

دعوت به وحدت و نوع دوستی در ادبیات عرفانی

حسین نوین *

نرگس مراد گنجی **

چکیده: پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «أَنْتِ بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». همچنین آن حضرت حسن خلق را کلید بهشت معرفی می کنند. در دین مبین اسلام اخلاق حسنه و مدارا و صلح جویی همواره تأکید و از کینه ورزی، عداوت و لجابت به عنوان رذایل اخلاقی نهی شده است.

عارفان مسلمان با نگاهی ظریف و هنرمندانه به دین و مباحث اخلاقی، متون خود را با گوهر تعلیم آراستند و به ویژه از سده هفتم تعلیم عرفان اسلامی در بطن زندگی مردم جاری و پیام انسانی و اخلاقی دین اسلام با نگاهی عرفانی و هنری مردم را به سجایای اخلاقی، مثل اخوت، نوع دوستی، دوری از خصومت و کینه ورزی، تحمل و صبر برای رسیدن به صلح، آرامش و وحدت و یکپارچگی دعوت کردند.

در این نوشتار سعی بر آن است که با بررسی سخنان پندآموز و حکیمانه شاعران بزرگ پهنه ادب فارسی، سعدی، مولوی و حافظ پیام صلح، دوستی و اخوت آنان برجسته تر و نمایان تر به خوانندگان منتقل شود.

کلیدواژه ها: صلح، دوستی، نوع دوستی، عرفان

* دانشیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی

E-mail : Drnovinh92@gmail.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی E-mail: nmoradganjeh@yahoo.com

پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۹/۱۸

دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۸/۱۹

مقدمه

اتحاد و نوع دوستی به عنوان یکی از اصول تصوف، همواره مورد توجه عرفا بوده و در ترویج و اشاعه این اصل و ایجاد صلح و آرامش تلاش کرده‌اند. عارفان همواره انسان‌ها را به محبت، برادری، دوستی و اتحاد تشویق کرده‌اند و خود با دلی که به صلح کل رسیده به همه هستی که پرتو محبوب ازلی است عشق می‌ورزند. اینان با تهذیب نفس خود و متصف شدن به فضایل اخلاقی به اقلیم عشق راه یافته و در آن همه هستی را پرتوی از تجلی حق تعالی و شایسته دوست داشتن می‌یابند.

عرفا با استناد به سخنان بزرگان، مانند «رُبَّ أَخٍ لَكَ لَمْ تَلِدْهُ أُمُّكَ»؛ چه بسا برای تو برادری است که مادرت او را به دنیا نیاورده است (غزالی، ۱۳۷۹، ۳۸۰)، مروج دوستی، اخوت و آشتی در بین مردم بوده‌اند و به عنوان مصلح اجتماعی با اغماض از خطاها و لغزش‌ها، مدارا و سازگاری با هم‌نوعان، دعوت به پرهیز از عداوت و دشمنی و خودخواهی و منیت فردی، توجه و دستگیری از افراد ضعیف جامعه و عیب‌پوشی و اغماض برای رسیدن به صلح همت خود را معطوف داشته‌اند. در خلق المسلم آمده است: «خَيْرُ الْأَصْحَابِ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرُهُمْ لِصَاحِبِهِ، وَخَيْرُ الْجِيرَانِ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرُهُمْ لِجَارِهِ» (غزالی، ۱۳۷۹: ۳۳۵).

بخش عظیمی از ادبیات کشور ما آکنده از مضامین و تعالیم عرفانی است. بزرگان صوفیه و عرفا چنانچه ذکر شد با استناد به آیات قرآنی و احادیث نبوی با زبان هنری به تبیین و تشریح مبادی و اصول تصوف پرداخته‌اند. در این راستا تعالیم و اندیشه‌های مبلغان بزرگ اخلاق و عرفان مشرف‌الدین مصلح‌بن عبدالله بن شرف سعدی شیرازی (۶۰۶-۶۹۰)، مولانا جلال‌الدین محمدبن بهاء‌الدین بلخی (۶۰۴-۶۷۲) و خواجه شمس‌الدین محمدبن محمد حافظ شیرازی (۷۲۷-۷۹۲) محل تأمل است.

سعدی

سعدی را می‌توان متفقدترین مربی و معلم اخلاقی عملی در ایران و در میان همه شاعران فارسی‌زبان به حساب آورد.

او به حکم اندیشه توحیدی و اسلامی و مشرب عارفانه و سعه صدری که دارد بسیار انسان دوست است. او انسان را به عنوان خلیفه الله می شناسد و وجود او را تجلی ذات پروردگار می داند و اختلاف رنگ ها و نژادها در نظر او واقعی ندارد.

او معتقد است جامعه انسانی در حکم تن و پیکر واحد است و هیچ فردی حق ندارد از کمک خود به بهبود حال دیگران و تقلیل درد و رنج آنان مضایقه کند. روح سعدی سرشار از محبت نسبت به فرودستان و دستگیری از نیازمندان و استمالت دردمندان است (یونسکو، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۲۵).

سعدی به همه عالم عشق می ورزد، در همه جا و در همه چیز خالق جهان را می بیند و خدمت به خلق خدا را عبادت می شمرد. از نظر سعدی کل عالم هستی یک نظام واحد است. او انسان ها را به ایثار، کرم، عفو و گذشت، مدارا، تواضع و صلح و آرامش فرامی خواند. او برای کشورداری به شیوه عادلانه برای عموم، و نحوه برخورد با دشمنان، زمامداران را نصیحت می کند.

زبان سعدی برای پند و اندرز استفاده از «تمثیل» است و در سراسر آثارش به ویژه در بوستان در پی ترسیم جامعه آرمانی خویش است و برای رسیدن به این جامعه از آیات قرآن کریم، احادیث نبوی و احوال و اقوال بزرگان صوفیه بهره می گیرد. انسان ها را به یتیم نوازی، تفاخر نکردن به نژاد، کنار گذاشتن منیت، مناعت طبع، رازداری و صلح دعوت می کند.

مولوی

با مطالعه مثنوی، به این نتیجه می رسیم که هر آنچه قانون و معیار رفتار اخلاقی است و اسباب اتحاد و یکپارچگی ملت ها را فراهم می آورد، در اشعار مولانا می توان یافت. زبان مولوی به گونه ای است که گویا از زبان تمامی ملت ها و برای تمام قرون سخن می گوید. او زمان و مکان را درمی نوردد و فارغ از مفهوم های قراردادی زمان و فضا، زمان خود را به خوبی درمی یابد و از نیاز، خواسته و واقعیت نوع انسان با تکیه بر قرآن و سنت سخن می گوید. اشعار او نه تنها از جنبه مصاحبت و هم زبانی با ما دارای اهمیت است، بلکه به دلیل پشتوانه های ژرف دانش و معارف، به ویژه معارف اسلامی، آگاهی و دانش ما را ارتقا می بخشد.

تمام خواسته مولانا آگاهی و معارف بشری است. او با خواسته ها و آرمان های نوع انسان آشناست. انسان ها را به دانایی و آگاهی فرامی خواند تا اختلافاتی که ناشی از «نظرگاه» است از میان

برداشته شود. از نظر او کفر و ایمان در انتساب به ما از یکدیگر جدا اما در ارتباط با خداوند امری واحد هستند.

کفر هم نسبت به خالق حکمت است چون به ما نسبت کنی کفر آفت است

(مثنوی، دفتر ۱، بیت ۱۹۹۷)

او به همه موجودات به عنوان مظهر و نشانه‌های خداوند عشق می‌ورزد و از آن‌ها می‌خواهد که برای وصول به حقیقت حجاب منیت را از میان بردارند. مولوی همان‌طور که بنای عالم طبیعت را به تضاد و تباین اجزا و عناصر آن مربوط می‌داند، اختلاف اعمال و گفتار (عقاید) آدمیان را نیز امری طبیعی و سبب تکامل و پیشرفت نوع انسان می‌داند؛ حتی از این مرحله هم فراتر رفته معتقد است اگر گمراهی گروهی هم مسلم باشد، این موضوع یک امر ازلی است و نمی‌توان آن را تغییر داد.

قفل بر دل‌های ما بنهاد حق کس نداند برد بر خالق سبق

(مثنوی، دفتر ۳، بیت ۲۹۰۱)

او می‌پذیرد که نوع انسان متصف به صفات متضاد آفریده شده است؛ در نتیجه در مشرب او همه انسان‌ها با هر عقیده و مسلکی محترم هستند.

همچو نی زهری و تریاقی که دید همچو نی دمساز و مشتاقی که دید

(مثنوی، دفتر ۱، بیت ۱۲)

و تمام هدف او این است که کثرات ظاهری به وحدت باطنی بازگردد و به اصل خود رجعت کند.

کنگره ویران کنید از منجنیق تا رود فرق از میان این فریق

(مثنوی، دفتر ۱، بیت ۶۸۹)

حافظ

عصر و اجتماعی که حافظ در آن می‌زیست دارای شرایط ویژه‌ای بود. حافظ با انواع بی‌عدالتی‌ها، تعصب، ریا، تظاهر به دین و دین‌داری، تفحص و جست‌وجو در عقاید و زندگی خصوصی مردم و... مواجه بود، چنان‌که بر همگان روشن است. حافظ مردی ادیب، عالم به دانش‌های ادبی و شرعی و آگاه به دقایق حکمت و حقیقت‌های عرفانی بود. او ذوق لطیف و کلام دلپذیر استادانه خود را با اندیشه‌های عالمانه خود درآمیخت و معانی و مضامین بلند معنوی و انسانی را به ارمغان

آورد. حافظ فردی آزاداندیش است، نزاع‌ها و اختلافات مذهبی عصر خود را با اندیشه عرفانی خویش تفسیر می‌کند. او معتقد است جنگ و جدال عقیدتی و مذهبی ریشه در درک نکردن حقیقت دارد و این نزاع‌ها را افسانه و همه مذاهب و عقاید را محترم می‌داند و از طرفی به تقدیر و مشیت الهی بر اعمال انسان‌ها و گناه آن‌ها باور دارد و می‌گوید:

عیم مکن به رندی و بدنامی ای حکیم کاین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم

(دیوان حافظ، غزل ۳۱۳)

به نظر حافظ رونق و اعتبار نظام هستی، امری نیست که با فسق و فجور گناهکاری و زهد و عبادت زاهدی کاستی یا افزونی بگیرد و اصولاً خطا و لغزش را از انسان می‌پذیرد و می‌گوید پدر انسان - حضرت آدم^(ع) - نیز دچار اشتباه شد و از بهشت رانده شد. افزون‌بر آن حافظ یادآوری می‌کند که انسان به همین گونه آفریده شد: نیمی از او معنوی و نیم دیگرش مادی است. او توصیه می‌کند که برای داشتن زندگی سالم، بهتر است از آزار و اذیت دیگران دست برداریم و به زندگی خود پردازیم؛ زیرا خداوند خود عادل‌ترین قاضی است و به تمام اعمال ما ناظر است.

حافظ با استناد به آیه قرآن کریم: «...وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (فرقان: ۷۲) می‌خواهد که با چشم اغماض و گذشت به اعمال انسان‌ها نگریسته شود.

رندی حافظ نه گناه نیست صعب با کرم پادشه عیب پوش

(دیوان حافظ، غزل ۲۸۴)

اینک با بررسی آثار شاعران نام‌برده می‌توان دریافت که اتخاذ روش‌هایی نظیر: عیب‌جویی از دیگران، اغماض و چشم‌پوشی از لغزش‌ها، پرهیز از عداوت و دشمنی تا حد ممکن، مدارا و سازش با هم‌نوعان، توجه و التفات به اقشار ضعیف جامعه، و پذیرفتن این نکته که انسان دارای دو بعد مادی و معنوی است، پیش‌داوری و قضاوت نکردن درباره اعمال دیگران، اعتقاد به اینکه کل آفرینش مجموعه‌ای واحد است و هر موجودی مظه‌ری از وجود خداوند است و سرانجام امیدواری به بخشش و لطف خداوند نسبت به بندگان همه انسان‌ها را به عنوان اعضای پیکره واحدی به هم نزدیک خواهد کرد و صلح، اتحاد و نوع دوستی را فراهم خواهد آورد.

۱. تنوع مذاهب و اختلاف ادیان

اعتقاد به اینکه وجود یک حقیقت بیش نیست که به اختلاف درجات و مراتب شدت و ضعف، نقص و کمال، فقر و غنی، و قلت و کثرت در سراسر موجودات از واجب و ممکن ساری است درواقع همان ظهور کثرات در قالب اسما و صفات از سرچشمه توحید است، که محور اندیشه‌های بیشتر عرفا و صوفیه را تشکیل می‌دهد. در این میان در کتاب مثنوی معنوی، بیشتر از آثار دیگر به تبیین و تشریح این موضوع پرداخته شده و درواقع یکی از ارکان و اصول این کتاب است. «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَنَّمَّ وَجْهُ اللَّهِ...» (بقره: ۱۱۵)؛ مشرق و مغرب از آن خداست. پس به هر جای که رو کنید، همان جا رو به خداست.

«صوفیه، جمیع کائنات را مظهر اسما و صفات حق می‌دانند. بنابراین کفر مظهر اسم مضل و ایمان مظهر اسم هادی و مبدأ این هر دو یکی است» (فروزانفر، ۱۳۷۱: ۱۳۷).

صوفیه با این نگاه به جهان هستی، همه مذاهب و فرقه‌ها را جلوه‌های اسما و صفات خدا می‌دانند و از نزاع و جدال در زمینه تفاوت‌های فرقه‌ای پرهیز کرده‌اند. نکته‌ای که عرفا مدنظر دارند و درواقع یکی از بنیان‌های فکری آن‌ها را تشکیل داده است، این است که با استناد به حدیث: «رحمتی سبقت غضبتی» لطف و رحمت خداوند را بر خشم و غضب او مقدم می‌دانند و در برخورد با صاحبان فرق و مذاهب دیگر با ملاطفت و مهربانی رفتار کرده‌اند و به استناد آیه قرآنی: «لَا نَفْرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رَّسُلِهِ» (بقره: ۲۸۵) معتقدند همه پیامبران برای هدایت مردم مبعوث شده‌اند و خداوند همه آن‌ها را برای راهنمایی مردم و در پیش گرفتن راه درست زندگی فرستاده است، چنانچه عین‌القضات همدانی درباره اختلاف فرق و ادیان می‌گوید:

ای دوست! اگر آنچه نصاری در دین عیسی دیدند تونیز ببینی، ترسا شوی و اگر آنچه جهودان در دین موسی دیدند تونیز ببینی جهود شوی، بلکه آنچه بت پرستان دیدند در بت پرستی، تو نیز ببینی، بت پرست شوی و هفتاد و دو مذهب همه راه خدا آمد (عین‌القضات، بی تا: ۲۸۵).

صوفیه با این دیدگاه: «الطرق الی الله بعدد نفوس الخلاق»، معتقدند به تعداد نفوس برای رسیدن به خداوند، طریق و راه وجود دارد و هر کس با روش و مسلک خود، خدا را جست‌وجو می‌کند و روی به سوی او دارد و در مسیر تعالی رسیدن به هدفی واحد تلاش می‌کند.

در قرآن کریم نیز آیاتی وجود دارد که یکتاپرستی بت پرستان را تصریح می کند: «...مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...» (زمر: ۳). در این آیه بت پرستان می گویند: اینان را از آن رو می پرستیم تا وسیله نزدیکی ما به خدای یکتا شوند. نیز در آیه دیگری آمده است: «وَلَّيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ...» (زمر: ۳۸)؛ اگر از آن ها بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است؟ خواهند گفت: خدای یکتا. و مهم تر اینکه همه پیامبران، ادیان پیش از خود را تأیید کرده اند: «وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ...» (صف: ۶)؛ و عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، من پیامبر خدا بر شما هستم. توراتی را که پیش از من بوده است تصدیق می کنم.

مولوی می گوید:

نیاز انسان ها به خداوند یک امر باطنی و درونی است و به نظر عرفا روش های بروز و نمود این نیاز متفاوت است. آنان کفر و ایمان را امری نسبی می دانند که اگر واقعیت هر یک مشخص شود هر دو به هدفی واحد ختم می شوند، به نظر مولانا کفر و ایمان از نظر ما دو امر متفاوت هستند و از هم جدا نیستند اما در انتساب به خدا از یکدیگر جدا نیستند. بازگشت نهایی همه موجودات به سوی خداوند است و همه در باطن متوجه خداوند هستند و اوست که همه ادیان را متحد می گرداند:

مؤمن و ترسا، جهود و گبر و مغ جمله را رو سوی آن سلطان الغ
(مثنوی، دفتر ۶، بیت ۲۴۱۹)

از جهود و مشرک و ترسا و مغ جملگی یک رنگ شد زان الب الغ
(مثنوی، دفتر ۶، بیت ۱۸۶۲)

مولوی معتقد است که یک جهان وجود دارد و آن جهان غیب است و نباید به دلیل تعصب های قومی و قبیله ای این نکته مهم را فراموش کنیم و دچار اشتباه شویم:

از دم حب الوطن بگذر مه ایست که وطن آن سوست جان این سوی نیست
گر وطن خواهی گذر آن سوی شط این حدیث راست را کم خوان غلط
(مثنوی، دفتر ۴، ابیات ۲۲۱۱-۲۲۱۲)

از نظر مولانا، شنیدن ندای حق و درک آن مختص قوم، نژاد و قبیله خاصی نیست.

آن ندایی کاصل هر بانگ و نواست خود ندا آن است این باقی صداست
 ترک و کرد و پارسی گو و عرب فهم کرده آن ندا، بی گوش و لب
 خود چه جای ترک و تاجیک است و زنگ فهم کرده است آن ندا را چوب و سنگ
 (مثنوی، دفتر ۱، ابیات ۲۱۰۷-۲۱۰۹)

در جهان بینی عرفا، روح انسان از تقید و تعینات جسمی، زبانی، مکانی و زمینی آزاد و رهاست.

روح با علم است و با عقل است یار روح را با تازی و ترکی چه کار
 (مثنوی، دفتر ۲، بیت ۵۶)

معانی و آنچه مربوط به عالم معناست، انتراغی و منطقی نیستند و به انواع تقسیم نمی شوند و وحدت آن ها ذاتی است و قابل تقسیم به اجزا نیستند و از افراد ترکیب پذیرفته اند تا تجزیه شوند و مانند انواع که مرکب از جنس و فصل هستند دارای افراد نیستند.

سالک باید طلسم صورت را درهم بشکند؛ زیرا با وجود تعیین و صورت، یگانگی انجام نمی پذیرد و خلاف و جدایی پدید می آید که ریشه تمام نزاع ها و جنگ ها و ناخوشی ها و آلام بشری است و این خصومت ها و تعصبات دینی سراسر از دل بستگی به صورت و وقوف در وجود شخصی پدید آمده است ولی اگر به معنی توجه کنیم خواهیم دید که انبیا و اولیا از یکدیگر بیگانه و جدا نیستند و همه ظهور یک حقیقت اند و در آن صورت موسوی دشمن عیسوی و مسلمان خصم این هر دو نخواهد بود بلکه با یکدیگر دوست و برادر و یار و یاور خواهند شد و از هم نفرت نخواهند داشت و جامعه بشری در نتیجه اتحاد و هم قدمی، غرق در لذت و خوشی خواهد بود (فروزانفر، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۸۱).

مولوی، کثرت ظواهر را به اختلاف الفاظ تعبیر می کند که همگی در باطن متحد و یکی هستند.

اختلاف خلق از نام اوفتاد چون به معنی رفت، آرام اوفتاد

...

در تنازع، آن نفر جنگی شدند که ز سرّ نام ها غافل بدند
 مشت بر هم می زند از ابلهی پر بدند از جهل وز دانش تهی
 صاحب سری عزیزی صد زبان گر بدی آنجا بدادی صلحشان
 (مثنوی، دفتر ۲، ابیات ۳۶۸۰-۳۶۸۷)

اما تمام این رنگارنگی عالم شهود در عالم غیب حق به یک رنگی می رسد.

صبغة الله است خم رنگ هو پیسه ها یک رنگ گردد اندرو

(مثنوی، دفتر ۲، بیت ۱۳۴۵)

سراینده مثنوی معنوی، گاه علت نزاع اصحاب مذاهب را جهل و نادانی از تسبیح همدیگر می داند. او می گوید جبرگرا از تسبیح سنی مذهب و سنی مذهب از تسبیح جبرگرا بی اطلاع است.

چون من از تسبیح ناطق غافلم چون بداند سبح صامت دلم

هست سنی را یکی تسبیح خاص هست جبری را صد آن در مناص

سنی از تسبیح جبری بی خبر جبری از تسبیح سنی بی اثر

وان همی گوید که این را چه خبر جنگشان افکند یزدان از قدر

(مثنوی، دفتر ۳، ایات ۱۵۰۰-۱۵۰۴)

انسان ها باتوجه به تفاوت های روحی و ادراکی خود درباره دیگران به قضاوت می نشینند و موجب اختلاف می شوند.

از نظرگاه است ای مغز وجود اختلاف مؤمن و گبر و جهود

(مثنوی، دفتر ۳، بیت ۱۲۵۸)

وجود نزد صوفیه یک حقیقت است... وجود ظاهر بالذات و مظهر للغیر است و بدین

معنی آن را نور و ضیاء می گویند ما مانند آب پاک و بی رنگ بودیم ولی آن حقیقت

در لباس اسما و صفات جلوه کرد. صور خلق ظاهر شد و کثرت و تعیین پدیدار گشت

مانند آفتاب که بر بارو و برج قلعه افتد و سایه های متعدد در نمود آید، نور آفتاب

یکی است و تعدد سایه کنگره آن را متعدد نمی کند (فروزانفر، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۷۴).

منبسط بودیم و یک جوهر همه بی سر و بی پا بدیم آن سر همه

یک گهر بودیم همچو آفتاب بی گره بودیم و صافی همچو آب

چون به صورت آمد آن نور سره شد عدد چون سایه های کنگره

(مثنوی، دفتر ۱، ایات ۶۸۶-۶۸۸)

فیض وجود یکی بیش نیست، اما این نور پرده های متعددی دارد. بنا به روایت: «إِنَّ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ خَلْقِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ» بین خدا و خلقش هفتاد هزار پرده وجود دارد.

زان که هفتصد پرده دارد نور حق پرده‌های نور دان، چندین طبق
(مثنوی، دفتر ۲، بیت ۸۲)

وجود، عین حقیقت نور است، چرا که در تعریف نور می‌گوییم:
آن است که ظاهر بذات و مظهر غیر باشد و این خاصیت کاملاً و حقیقتاً در وجود،
موجود است، برای اینکه خود او ذاتاً ظاهر و آشکار است. مایه و منشأ ظهور ماهیات
نیز هست و اختلاف صور و اشکال موجودات، یا اختلاف مظاهر وجود همه به سبب
همان ماهیات است که تباین و تفاسیر ذاتی با یکدیگر دارند (همای، ۱۳۵۶، بخش اول:
۲۰۲).

مولانا با استناد به آیه «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» (بقره: ۲۸۵) می‌گوید:
ادیان الهی با هم هیچ تفاوتی ندارند چون منشأ همه آن‌ها یکی است و انبیای الهی هم با مسلک
و مذهب خاص دارای مقصدی واحد هستند و از یکدیگر جدا نیستند.

فرق نتوان کرد نور هر یکی چون به نورش روی آری بی‌شکی
اطلب المعنی من الفرقان قل لانفرق بین آحاد الرسل
(مثنوی، دفتر ۱، ابیات ۶۷۹-۶۸۰)
هر نبی و هر ولی را مسلکی است لیک تا حق می‌برد، جمله یکی است
(مثنوی، دفتر ۱، بیت ۳۰۸۶)

مولوی دنیا را محل رویارویی اضداد می‌داند که دائم همه با هم در ستیز هستند، اما در عالم
دیگر وحدت و یگانگی حکم فرماست و در آنجا دیگر شاهد چندرنگی و تضاد نیستیم.

همچنین دان جمله احوال جهان قحط و جذب و صلح و جنگ و افتنان
این جهان با این دو پر اندر هواست زین دو جان‌ها موطن خوف و رجاست
(مثنوی، دفتر ۶، ابیات ۱۸۵۲ و ۱۸۵۴)

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً»
(آل عمران: ۶۴)؛ بگو: ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمه‌ای که پذیرفته‌ما و شماست پیروی کنیم: آنکه
جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم.

به استناد آیه قرآنی عامل وحدت میان مردم، ایمان به خدای یگانه است.

صد کتاب ار هست، جز یک باب نیست صد جهت را قصد، جز محراب نیست

این طرق را مخلصش، یک خانه است
این هزاران سنبل از یک دانه است
(مثنوی، دفتر ۶، ابیات ۳۶۶۶-۳۶۶۸)

اما اگر احوال و دو بین باشیم حقیقت را نخواهیم دید و به شرک ورزیدن ادامه خواهیم داد.

ای محال و ای محال اشراک او
دور از آن دریا و موج پاک او
نیست اندر بحر، شرک و پیچ پیچ
لیک با احوال چه گویم هیچ هیچ
چون که جفت احوالیم ای شمن
لازم آمد مشرکانه دمزدن
آن یکی زانسوی وصف است و خیال
جز دویی ناید به میدان مقال
(مثنوی، دفتر ۶، ابیات ۲۰۳۱-۲۰۳۴)

فرقه‌های مختلف نباید اعتقادات یکدیگر را مطلقاً گمراه کننده بنامند و به این ترتیب موجبات تفرقه و پراکندگی را فراهم آورند:

این حقیقت دان نه حقد این همه
نی به کلی گمراهانند این همه
پس مگو کاین جمله دم‌ها باطلند
باطلان بر بوی حق دام دلند
پس مگو جمله خیال است و ضلال
بی حقیقت نیست در عالم خیال
(مثنوی، دفتر ۲، ابیات ۲۹۳۴-۲۹۳۶)

خلق آبی را بود دریا چو باغ
خلق خاکی را بود آن مرگ و داغ
(مثنوی، دفتر ۴، بیت ۶۹)

سخت گیری و تعصب را یک سو نهاده و به جای پرداختن به ظواهر، عاقبت امور را ببینیم.

سخت گیری و تعصب خامی است
تا جینی کار خون آشامی است
(مثنوی، دفتر ۳، بیت ۱۲۹۷)

عاقبت دیدن نباشد دست‌باف
ورنه کی بودی ز دین‌ها اختلاف
(مثنوی، دفتر ۱، بیت ۱۴۹۲)

مولوی برای حل این اختلافات، پیشنهاد می‌کند که سرکشی و لجابت را کنار بگذاریم و موانع را که همان ندیدن حقایق و عاقبت امور است از میان برداریم تا به وحدت برسیم.

صورت سرکش گدازان کن به رنج
تا بینی زیر آن، وحدت چو گنج
(مثنوی، دفتر ۱، بیت ۶۸۳)

تا ز زهر و از شکر در نگذری

کی تو از گلزار وحدت بوبری

(مثنوی، دفتر ۱، بیت ۱۴۹۸)

وجود، یک حقیقت بیش نیست که با شدت و ضعف، در سراسر موجودات از واجب و ممکن ساری است.

مثنوی ما دکان وحدت است غیر واحد هر چه بینی آن بتست

(مثنوی، دفتر ۶، بیت ۱۵۳۸)

به اعتقاد عین القضاات اختلاف عقاید ناشی از درک نکردن حقیقت است:

دریغ هفتادودو مذهب که با یکدیگر خصومت می‌کنند و از بهر ملت، هر یکی خود را بر ضد دیگری می‌دانند و یکدیگر را می‌کشند. اگر همه جمع آمدندی و این کلمات را از این بیچاره بشنیدندی ایشان را همه مصور شدی که همه بر یک دین و یک ملتند (عین القضاات، بی تا: ۳۳۹).

حافظ شاعر بزرگ قرن هشتم، نیز اختلافات مذهبی را ناشی از عدم درک حق و حقیقت و تعصب و رندی می‌داند، او حقیقت دین را مقابل افسانه و ماورای جنگ و جدال مذاهب می‌داند.

جنگ هفتادودو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

(دیوان حافظ، غزل ۱۸۴)

ادیان گوناگون خدای واحد دارند، اگرچه به آن‌ها عناوین مختلفی اطلاق شود و در مکان‌های مختلف نظیر: مسجد، کنشت، دیر و کلیسا، به عبادت پردازند. قضاوت و داوری درباره اعمال آن‌ها معلول بی‌خبری از حق و حقیقت است.

عطار نیشابوری نیز به این نکته معتقد است که صاحبان مذاهب اگر از منظر دیگران گمراه باشند و یا در صراط مستقیم باشند همگی در مسیر یکتاپرستی و توحید حرکت می‌کنند:

یقین دانم که فردا پیش حلقه یکی گردند هفتادودو فرقه

چه گویم جمله ار زشت ار نکویند چو نیکو بنگری خواهان اویند

(اسرارنامه، بیت ۴۳۸)

سعدی در این باره می‌گوید:

گرفتم که خود هستی از عیب پاک تعنت مکن بر من عیب ناک

یکی حلقه کعبه دارد به دست یکی در خراباتی افتاده مست
گران را بخواند که نگذارش در این را براند که باز آردش؟
(بوستان، ۲۹۰)

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات: ۱۳)؛ ای مردم، ما شما را از نری و ماده‌ای بیافریدیم. و شما را جماعت‌ها و قبیله‌ها کردیم تا یکدیگر را بشناسید. هرآینه گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماس. خدا دانا و کاردان است.

درآیه دیگری از قرآن آمده است که این خواست خداوند است که انسان‌ها با هم تفاوت دیدگاه داشته باشند و گرنه خداوند قادر بود همه مردم را بر دینی واحد بیافریند:
«وَلَوْ شَاءَ رَبِّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبِّكَ...» (هود: ۱۱۸ و ۱۱۹)؛ و اگر پروردگار تو خواسته بود، همه مردم را یک امت کرده بود، ولی همواره گونه‌گون خواهند بود؛ مگر آن‌هایی که پروردگارت بر آن‌ها رحمت آورده است.
پس همه صاحبان مذاهب برای مشرب خود دلایل متقنی دارند که تا قیامت می‌توانند از مسلک و مرام خود دفاع کنند:

همچنین بحث است تا حشر بشر در میان جبری و اهل قدر
...

چون که مقضی بد دوام آن روش می‌دهدشان از دلایل پرورش
تا که این هفتادودو ملت مدام در جهان ماند الی یوم القیام
تا قیامت داند این هفتادودو کم نیاید مبتدع را گفت‌وگو
(مثنوی، دفتر ۵، ابیات ۳۲۱۴-۳۲۲۱)

حتی عالم طبیعت نیز با اجزا و عناصری متباین و متناظر آفریده شده است. در نتیجه، این بحث‌ها و مجادلات بین مردم برای اثبات برحق بودن خود هم تا جهان برپاست ادامه خواهد داشت.
جنگ طبعی، جنگ فعلی، جنگ قول در میان جزوها حربی است هول
این جهان زین جنگ قايم می‌بود در عناصر درنگر تا حل شود
(مثنوی، دفتر ۶، ابیات ۴۶ و ۴۷)

مولوی معتقد است حکمت خداوند برای ارتقا و به ظهور رساندن گوهر وجود آدمی بر این قرار گرفته است که اختلاف در بین مردم وجود داشته باشد و کسانی که گروه مقابل خود را گمراه می‌دانند از این حقیقت آگاه نیستند که تقدیر این اختلاف‌ها را رقم زده است.

این همه گوید که آن ضال است و گم بی‌خبر از حال او وز امر قم
وان همی گوید که این را چه خبر جنگشان افکند یزدان از قدر
گوهر هر یک هویدا می‌کند جنس از ناجنس پیدا می‌کند
(مثنوی، دفتر ۳، ابیات ۱۵۰۳-۱۵۰۵)

خداوند در قرآن کریم می‌گوید تا مشیت و حکمت خداوند نباشد کسی نمی‌تواند ایمان آورد (رک: یونس: ۹۹ - ۱۰۰)

قفل بر دل‌های ما بنهاد حق کس نداند برد بر خالق سبق
نقش ما این کرد آن تصویرگر این نخواهد شد به گفتگو دگر...
...قسمتی کرده است هر یک را رهی کی کهی گردد به جهدی چو کهی
(مثنوی، دفتر ۳، ابیات ۲۹۰۱-۲۹۰۸)

۲. ابعاد دو گانه وجود انسان

در وجود انسان، دو قطب فرشتگی و حیوانی، کفر و ایمان نهاده شده که با پرورش و تقویت هر کدام سرنوشت انسان مشخص می‌شود:

کاندترین یک شخص هر دو فعل هست گاه ماهی باشد او گاه شست
نیم او مومن بود نیمش گبر نیم او حرص آوری نیمش صبر
(مثنوی، دفتر ۲، ابیات ۶۰۴-۶۰۵)
این سوم هست آدمیزاد و بشر نیم او زافرشته و نیمش خر
نیم خر خود مایل سفلی بود نیم دیگر مایل علوی بود
(مثنوی، دفتر ۴، ابیات ۱۵۰۲-۱۵۰۳)

زان که نیم او ز عیستان بده‌ست و آن دگر نیمش زعیستان بود
(مثنوی، دفتر ۲، بیت ۳۰۳۵)

مطابق معتقدات اشعری، تأمل به اختیار و آزادی افعال انسان نیست و معتقدند که اگر هم اراده فعل از انسان باشد قدرت بر انجام آن را خداوند ایجاد می کند. افعال اختیاری بندگان در تحت قدرت الهی جاری شده تا در بنده قدرت و اختیاری ایجاد کند که هرگاه مانعی بر سر راهش نباشد آن فعل را مقارن با آن قدرت و اختیار پدید آورد. بنابراین فعل بنده از نظر ابداع و احداث مخلوق خداوند و از نظر «کسب» وابسته به بنده است. مراد از کسب همانا هم زمان بودن فعل بنده با قدرت و اراده الهی است، به نحوی که بنده فقط محل دریافت فعل است و در ایجاد آن مداخلیتی ندارد (رک: خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۳۱۲ و ۹۱۸).

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب باش و گو گناه من است
(دیوان حافظ، غزل ۵۳)

حضرت آدم نیز بدین گونه ادب نگه داشت و به گناه خود اعتراف کرد، گرچه در ارتکاب آن هیچ اختیاری از خود نداشت: «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (اعراف: ۲۳). حافظ در جاهای دیگر نیز از اعتقاد به حاکم بودن تقدیر الهی بر اعمال انسان ها و گناهان او سخن می گوید:

نیست امید صلاحی ز فساد حافظ چون که تقدیر چنین است چه تدبیر کنم
(دیوان حافظ، غزل ۳۴۷)

عیم مکن به رندی و بدنامی ای حکیم کاین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم
(دیوان حافظ، غزل ۳۱۳)

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست که نیست معصیت و زهد بی مشیت او
(دیوان حافظ، غزل ۴۰۵)

به نظر حافظ، عیب جویی زاهد از کسانی که به عیش و برخورداری از نعمات دنیوی می پردازند و گناه مرتکب می شوند نوعی عیب جویی از پروردگار است، چون درواقع پروردگار انسان را با دو بعد معنوی و بعد مادی آفریده است.

مولوی، نیز گمراهی انسان را به تقدیر و مشیت خداوند نسبت می دهد که ازلی بوده و نصیحت و موعظه ناصحان در اصلاح انسان گمراه تاثیری ندارد!

گر تو کنعانی نداری باورم گر دو صد چندین نصیحت پرورم
 گوش کنعان کی پذیرد این کلام که بر او مهر خدای است و ختام
 کی گذارد موعظه بر مهر حق کی بگرداند حدث حکم سبق
 (مثنوی، دفتر ۴، ابیات ۳۳۶۵ - ۳۳۶۷)

عیب کردن انسان به سبب آنکه رویی به آن جهان و حقایق معنوی دارد و رویی به این جهان و واقعیت‌های مادی، عیب و ایراد گرفتن از کار خلقت است. اگر گناه آدم و نافرمانی ابلیس هم مجازی است و علم ازلی خداوند و اراده سابق او مقدم بر هر فعل و کاری است چگونه می‌شود حتی با فرض طهارت نفس خویش، کسی را به خاطر باده نوشی و زندی و حتی کفر عیب کرد (پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۲۲).

نه من از پرده تقوی به درافتادم و بس پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت
 (دیوان حافظ، غزل ۸۰)

و وقتی آدم صفی‌الله نتوانست از عصیان و گناه بر حذر باشد چطور انتظار می‌رود که ما گناهی مرتکب نشویم.

جائی که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زبید دعوی بی گناهی
 (دیوان حافظ، غزل ۴۸۹)

پذیرش باورهای پیروان ادیان دیگر، احترام به اندیشه‌های مختلف و محترم شمردن حقوق آنها، تساهل و تسامح نسبت به فرقه‌ها و مذاهب دیگر و فراتر رفتن از نزاع‌ها و تعصبات دینی، مفهوم تبلیغ اندیشه‌های منحرف و باطل و حق جلوه دادن شرک و بت پرستی نیست، بلکه روش فکری و فرهنگی برای تبلیغ اندیشه و ایمان مذهبی است. عرفا در کنار تأکید بر دین‌داری و دین‌ورزی نشان می‌دهند که همه ادیان یک حقیقت را جست‌وجو می‌کنند و از انسان‌ها می‌خواهند تا با پیوستن به خداوند، کمالات و سجایای اخلاقی را در خود رشد داده و تقویت کنند؛ افزون‌بر آن عرفا فرقه‌ها و نحله‌های مختلف مذهبی را مثل جلوه‌های متکثر و متنوع اسما و صفات الهی می‌دانند و روح و جوهره ادیان را مهم می‌دانند که همان توحید و پرداختن به کمال اخلاقی و معنوی است.

در قرآن کریم هم به مجادله نکردن و رفتار منطقی با ادیان دیگر تأکید شده است: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ

وَالِهِنَّا وَالِهَكُمُ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (عنکبوت: ۴۶). در آموزه‌ها و تعالیم اسلامی رعایت حقوق طبیعی انسان‌ها و وظیفه دینی و شرعی است و اسلام به احترام متقابل و زندگی مسالمت آمیز با عفو و اغماض تأکید می‌کند. چنانچه حضرت علی^(ع) خطاب به مالک اشتر می‌گوید: «فَانْهَمْ صِنْفَانِ اِمَّا اَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ اِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» (نهج البلاغه، نامه ۵۳: ۹۹۳).

اما با اینکه مسلمانان با پیروان ادیان دیگر با مدارا و احترام و اغماض رفتار می‌کنند در نهایت دین بر حق، دین اسلام است چنانچه در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران: ۸۵)؛ و هر کس که دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیاندیدگان خواهد بود.

۳. گناه و خطای انسان و جاری شدن رحمت خداوند

به عقیده عده‌ای از عرفا گناه انسان و معصیت او ازلی است و اراده او تحت مشیت و اراده خداوند است و انسان به حسب دو بعدی آفریده شدن (مادی - معنوی) در حلقه تقدیر خداوند قرار گرفته است. با پذیرش این نکته اصلی که ارتکاب گناه و معصیت از طرف بندگان مجال صفات رحمانیت و کرم خداوند را فراهم می‌کند، پس اگر خطا و لغزش ما نباشد تا مشمول عفو و رحمت خداوند قرار بگیریم، بخشش و رحمت خداوند چگونه بر ما ساری و جاری می‌شود:

سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست معنی عفو و رحمت آموزگار چیست
(دیوان حافظ، غزل ۶۵)

اینکه سهو و خطای بنده بخشودنی است، در احادیث نبوی ریشه دارد، از جمله در این حدیث: رفع عَنْ أَمَّتِي الْخَطَا وَالنِّسْيَانَ وَمَا اسْتَكْبَرُوا عَلَيْهِ؛ سه چیز از امت من مؤاخذه نمی‌شود: خطا و نسیان و امری که به اجبار بر آن‌ها تحمیل شده است (سیوطی، ج ۱: ۲۴).

این مضمون را نظامی نیز در اشعار خود آورده است:

گناه من از نامدی در شمار ترا نام کی بودی آموزگار
(شرفنامه: ۶، بیت ۸)

ازسوی دیگر، رونق و اعتبار نظام هستی به گونه‌ای نیست که با زهدورزی زاهدان و فسق و فجور بندگان کم و کاستی بپذیرد.

بیا که رونق این کارخانه کم نشود به زهد همچو تویی و به فسق همچو منی
(دیوان حافظ، غزل ۴۷۷)

همچنین نظام شرع اعلی و اتقن از آن است که با دف و نی بندهایی از نظم و اتساق بیفتد.
لطف خدا بیشتر از جرم ماست نکته سربسته چه دانی خموش
(دیوان حافظ، غزل ۲۸۴)

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست که آبروی شریعت بدین قدر نرود
(دیوان حافظ، غزل ۲۲۴)

لازم به یادآوری است که عرفا به عنوان متفکران جامعه، همواره در ارشاد و هدایت انسان‌ها در اتصاف به کمالات انسانی و پرهیز از فسق و فجور کوشیده‌اند و در این مسیر روش خاص خود را اتخاذ کرده و هرگز چشم‌پوشی و اغماض از خطای انسان‌ها به معنی تأیید اعمال خلاف اخلاق نیست.

۴. عیب پوشی و اغماض

از جمله اموری که اسباب دوستی و قربت را فراهم می‌آورد، عیب‌پوشی و با دیده اغماض به لغزش و خطای هموعان نگریستن، پیش گرفتن طریق جوانمردی، کرم، بخشش و عفو، دستگیری از ضعیفان و پیش‌داوری و قضاوت نکردن درباره دیگران است. همچنان‌که خداوند که به اعمال و اندیشه ما ناظر است، قضاوت و داوری درباره ما را به جهان دیگر موکول می‌کند و همواره لطف و مرحمت خود را شامل بندگان خویش می‌کند. چنانچه در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (فرقان: ۷۳)؛ و چون بر ناپسندی بگذرند به شتاب از آن دوری می‌جویند.

حضرت علی^(ع) در نهج البلاغه خطاب به والی شهری می‌فرماید: «و باید آن کس که بیشترین عیب‌جویی را از مردم کند، نزد او دورترین و ناپسندترین کس باشد، زیرا مردم البته دارای عیب‌هایی هستند» (دین‌پور، ۱۳۸۶: ۳۲۱).

از منظر حافظ هرچه بر قلم صنع خداوند رفته و آفریده خداوند است، انسان زیباست.
پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد
(دیوان حافظ، غزل ۱۰۵)

در توضیح این بیت، خرمشاهی نظر محمد دارابی را مطرح می کند:

درواقع چون خطایی نیست، نظر پیر و مرشد مطابق با واقع کتاب صنع را مطالعه می فرماید و چنانچه خالی از خطاست او نیز خالی از خطا می بیند، و ناقصان از غایت نقصی که دارند صواب را خطا می بینند (خرمشاهی، ۱۳۷۱، بخش اول: ۴۶۶).

عیب جو، وقتی به عیب جوایی می پردازد گویی بر صانع این جهان ایراد می گیرد و به خرده گیری از آفریدگار می پردازد و از هنر زیبا دیدن و زیبا اندیشیدن محروم است.

کمال سر محبت بین نه نقض گناه که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند
(دیوان حافظ، غزل ۱۸۸)

حافظ خطاب به عیب جویان می گوید هر کس مسئول اعمال خود است و هیچ گاه کسی را به دلیل گناه دیگری مؤاخذه و مجازات نخواهند کرد.

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
من اگر نیکم اگر بد، تو برو خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
(دیوان حافظ، غزل ۸۰، ابیات ۱-۲)

سعدی هم به عیب پوشی توصیه می کند به امید اینکه خداوند نیز عیب ما را ببوشاند.
به پوشیدن ستر درویش کوش که ستر خدایت بوده پرده پوش
(بوستان: ۲۵۴)

به نظر حافظ عیب جوایی از دیگران به معنی کینه ورزی با مهر خداوند و نادیده گرفتن فطرت انسان ها است.

بد رندان مگو ای شیخ و هشدار که با مهر خدایی کینه داری
(دیوان حافظ، غزل ۴۴۷)

۵. قضاوت و پیش داوری نکردن

یکی دیگر از رذایل اخلاقی که سد و مانعی است جهت انس و الفت بین انسان ها، قضاوت کردن درباره اعمال و رفتار دیگران است. آنچه ما می بینیم یقیناً تمام حقایق نیست و ما از جوانب امور و اهداف و نیات افراد درباره اعمالشان آگاهی نداریم. چه بسا آنچه ما می بینیم و برداشت می کنیم

فقط نتیجه پیش‌داوری و پیش‌ذهنیت ما باشد. ما باید بدانیم که خداوند حاضر و ناظر اعمال بندگان خود است و داوری درباره اعمال ما به جهان دیگر موکول شده است:

یاد باد آنکه صبحی زده در مجلس انس جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود
(دیوان حافظ، غزل ۲۰۴)

تو خانقاه و خرابات در میانه مبین خدا گواه که هر جا که هست با اویم
(دیوان حافظ، غزل ۳۴۱)

حافظ توصیه می‌کند که در برابر لغزش‌ها و خطاهای دیگران کریم و بزرگوار بوده و در پی دستگیری و مددسانی به هم‌نوعان خود باشیم.

دیده بدین بپوشان ای کریم عیب‌پوش زین دلبری‌ها که من در کنج خلوت می‌کنم
(دیوان حافظ، غزل ۳۵۲)

بر این رواق زبرجد نوشته‌اند به زر که جز نیکویی اهل کرم نخواهد ماند
(دیوان حافظ، غزل ۱۷۹)

کرامت اهل کرم بسیار ارزشمند و گران‌بهاست زیرا که ثوابی ماندگار و ابدی است.
عشقست و مفلسی و جوانی و نوبهار عذرم پذیر و جرم به ذیل کرم بپوش
(دیوان حافظ، غزل ۲۸۵)

اما کرامت از نظر سعدی دستگیری از مستمندان و ضعیفان و بخشش است:
نبشته است بر گورم بهرام گور که دست کرم به که بازوی زور
(گلستان: ۹۸)

کرامت جوانمردی و نان‌دهی است مقالات بیهوده طبل تهی است
(بوستان: ۲۶۷)

۶. مدارا و گذشت

نحوه برخورد با دشمنان و کسانی که عنادورزی و لجاجت می‌کنند از موضوعاتی است که در کتاب‌های دینی ما، همچنین از قول امامان و ائمه^(ع) مطالبی را به‌خود اختصاص داده است. همچنین نزد عرفای مسلمان نیز که سخنان خود را به آیات و احادیث مزین می‌کردند نکات دقیق و قابل

توجهی در این باره وجود دارد. قرآن کریم برادران مؤمن را به صلح و آشتی فرامی خواند (رک: حجات: ۱۰) و از رسول اکرم^(ص) خواسته می شود تا در برابر جور مشرکان صبور باشند و از آن ها درگذرند و آن ها را در حالت جهالت خود رها کنند (رک: جائیه: ۱۴). همچنین نحوه برخورد با بایزید بسطامی با همسایه گبرش قابل توجه است:

شیخ را همسایه ای گبر بود و کودکی شیرخوار داشت و همه شب از تاریکی می گریست که چراغ نداشت شیخ هر شب چراغ برداشتی و به خانه ایشان بردی، تا کودک خاموش گشتی، چون گبر از سفر باز آمد مادر طفل حکایت شیخ باز گفت، گبر گفت: چون روشنائی شیخ آمد دریغ بود که به سر تاریکی خود باز رویم حالی بیامد و مسلمان شد (نور بخش، ۱۳۸۰: ۸۳).

حافظ نیز به نقل از پیر پیمانه کش، خوانندگان اشعارش را به دوستی می خواند و از آن ها می خواهد که دشمن را به حال خود رها کنند و مثل مردان خدا از اهرمان و انسان های بدطینت درگذرند. او با زبان صوفیانه از ما می خواهد که به صلح و آشتی متمایل باشیم و از جنگ و خشونت دوری گزینیم و اگر دشمنی سخن نادرست به ما گفت اعتنایی نکنیم اما اگر سخن حقی گفت حرف او را بپذیریم و با او جدل نکنیم:

دامن دوست به دست آر و ز دشمن بگسل مرد یزدان شو و فارغ گذر از اهرمان

(دیوان حافظ، غزل ۳۸۷)

یک حرف صوفیانه بگویم اجازتست ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری

(دیوان حافظ، غزل ۴۵۱)

حافظ از خصم خطا گفت نگیریم بر او ور به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم

(دیوان حافظ، غزل ۳۷۸)

حافظ مدارا با دشمن را آسایش دو گیتی می داند:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا

(دیوان حافظ، غزل ۵)

در غزل دیگری می خوانیم:

درخت دوستی بشان که کام دل به بار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد

(دیوان حافظ، غزل ۱۱۵)

خرمشاهی در شرح این بیت می گوید :

می توان گفت دوستی را چون مهم تر و ریشه دارتر می داند به درخت تشبیه می کند و چون از همان آغاز باید جلوی رشد و ریشه کردن دشمن را گرفت آن را نهال می شمارد (خرمشاهی، ۱۳۷۱، بخش اول: ۴۹۴).

سعدی نیز با تأسی از قرآن کریم و سخنان حضرت علی^(ع) در باب پرهیز از خشونت گرایی و مدارا با دشمنان - باتوجه به شرایط - توصیه و تأکید می کند. به نظر او اگر دشمن از ما قوی تر باشد دشمنی و جنگ با آنان به صلاح نیست و اگر از ما ضعیف تر باشد، شایسته نیست که با ضعف از در جنگ و خشونت درآئیم. او می گوید اگر دشمنان ما زبون هم باشند بهتر است با آنها رابطه ای دوستانه برقرار کنیم

او جنگ با دشمن را آخرین چاره اندیشی می داند و می گوید با نعمت و احسان آنها را از جنگ منصرف کنیم و اگر موفق نشدیم دست به شمشیر بریم و به جنگ اقدام کنیم و اگر هم وارد جنگ شدیم به گونه ای عمل کنیم که راه صلح و آشتی همچنان بماند و زمانی که آنها از در صلح و دوستی درآمدند، استقبال کنیم و از جنگ پرهیز کنیم. چنانکه در نهج البلاغه آمده است

از صلح و آشتی که رضای خدا در آن است و دشمنت تو را به آن بخواند سربیزی مکن که در آن راحت سپاهیان و آسایش اندوهان و آسودگی برای شهرهایست چنان که خدا در سوره ۸ آیه ۶۱ فرموده: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا» هرگاه به صلح تمایل نشان دادند تو نیز به صلح بگرای (تجلیل، ۱۳۷۹: ۵۴).

به نظر سعدی اگر در جنگی بسیار هم توانمند باشیم باز هم آشتی و صلح بهتر از جنگ و خونریزی است:

مزن با سپاهی ز خود بیشتر	که نتوان زد انگشت با نیشت
و گر زو توانتری در نبرد	نه مردی است بر ناتوان زور کرد
مزن تا توانی بر ابرو گره	که دشمن اگرچه زبون دوست به
	(بوستان: ۲۴۸)

عدو را به جای خسک در بریز	که احسان کند کند دندان تیز
---------------------------	----------------------------

...

...

چون دست از همه حیلتي در گسست حلال است برون به شمشير دست

(بوستان: ۲۴۷)

لطفات کن آنجا که بينی ستيز نبرد قز نرم را تيغ تيز

(گلستان: ۱۱۶)

سعدی شاعری است که در بیان مقصود خود از متن آیات برای تبیین اندیشه خود سود می‌برد و گاه مفهوم آیات را دراثانی سخنان خود می‌آورد و گاه از برگردان و ترجمه واژه‌های قرآنی بهره می‌برد و با کم‌ترین کلمات، بیش‌ترین مقاصد را بیان می‌کند. وی گاه با کاستن واژه‌ای از آیات و افزودن سجعی، اوزان عروضی استخراج می‌کند و در ارسال مثل و تلمیحات خود از آیات قرآنی سود می‌برد. اصولاً ادبا و شعرای مسلمان هر کدام به میزان آشنایی خود از قرآن از این کتاب گران‌قدر آسمانی بهره‌ها برده‌اند.

اگر صلح خواهد عدو سر میچ و گر جنگ جوید عنان بر میچ

که گر وی بیند در کارزار تو را قدر و هیئت شود یک هزار

ور او پای جنگ آورد در رکاب نخواهد به حشر از تو داور حساب

اگر پیل‌زوری و گر شیر جنگ به نزدیک من صلح بهتر که جنگ

(بوستان: ۲۴۸)

۷. بدی نکردن و نیاززدن دیگران

حافظ بدی نکردن در حق دیگران را از واجبات می‌داند و انجام اعمال ناروا را قبیح می‌شمارد. به نظر او گناهی بزرگ‌تر از آزریدن دیگران نیست.

فرض ایزد بگذاریم و به کس بد نکنیم و آنچه گویند روا نیست نگوییم رواست

(دیوان حافظ، غزل ۲۰)

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

(دیوان حافظ، غزل ۷۸)

مولوی سبب تحمل نکردن دیگران را در این می‌داند که عده‌ای اسیر منیت خود می‌شوند و همین امر مانع پذیرفتن و تحمل دیگران است و اگر از منیت و خودخواهی خود را تهی کنند، چه بسا ظرفیت پذیرش محسنات اخلاقی در آن‌ها فراهم شود.

چون که هر دم راه خود را می‌زنم با دگر کس سازگاری چون کنم
(مثنوی، دفتر ۶، بیت ۵۲)

۸. شمول و گستردگی بی‌نهایت کرم و لطف خداوند

عرفا معتقدند همهٔ انسان‌ها در پیشگاه خداوند یکسان هستند و به یک اندازه مورد لطف و رحمت خداوند قرار می‌گیرند. سعدی معتقد است که رحمت خداوند به قدری وسیع و گسترده است که گناهکار از اینکه در پیشگاه او به بزرگی خطای خود اقرار کند، شرم دارد. خدایی که عذر و پوزش بندگان را می‌پذیرد. عیوب آن‌ها را می‌پوشاند و غیرمسلمانان و خطاکاران را هم عفو می‌کند. خدایی که مظهر لطف و رأفت است و توبه‌پذیر و روزی‌رسان و منعم است:

نه گردن‌کشان را بگیرد به فور	نه عذرآوران را براند به جور
ادیم زمین سفره عام اوست	براین خوان یغما چه دشمن چه دوست
چنان بهن خوان کرم گسترد	که سیمرخ در قاف قسمت خورد
مهیا کن روزی مار و مور	وگر چند بی‌دست و پایند و زور

(بوستان: ۲۰۱)

خدایی که ابراهیم خلیل را به دلیل بیرون کردن کافری از خانهٔ خود مورد عتاب قرار می‌دهد:

سروش آمد از کردگار خلیل	به هیبت ملامت‌کنان کای خلیل
منش داده صد سال روزی و جان	تو را نفرت آمد ازو یک‌زمان
گر او می‌برد پیش آتش سجود	تو واپس چرا می‌بری دست جود

(بوستان: ۲۵۵)

سعدی رحمت خداوند را بسیار گسترده و جهان‌شمول می‌داند و لغزش‌های فردی را با دیدهٔ اغماض می‌نگرد و در این باره داوری و دخالت را نمی‌پذیرد:

شنیدم که مستی ز تاب نبید	به مقصوره مسجدی در دوید
بنالید بر آستان کرم	که یا رب به فردوس اعلیٰ برم
موذن گریبان گرفتش که هین	سگ و مسجد! ای فارغ از عقل و دین

و فرد خطا کار در پاسخ او می‌گوید:

عجب داری از لطف پروردگار	که باشد گنهکاری امیدوار
تو را من نگویم که عذر می‌پذیر	در توبه باز است و حق دستگیر

همی شرم دارم ز لطف کریم که خوانم گناه پیش عفوش عظیم
(بوستان: ۳۹۸)

۹. هم دلی و هم دردی با ضعیفان

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی
(گلستان: ۱۹۰)

خزائلی در توضیح این ابیات می گوید: این قطعه سعدی ترجمه حدیث نبوی است که فرمود:
«مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ
الجسد بالسَّهْرِ وَالْحُمَى».

انسان ها به منزله پیکره واحدی هستند. هر رنج و المی باشد همگان در تحمل آن با هم شریکند.
چنان که شیخ ابوالحسن خرقانی در زمینه هم دلی و هم دردی با مردم می گوید:

اگر از ترکستان تا شام، کسی را خاری در انگشت شود آن از آن من است. و
همچنین [اگر] از ترک تا شام کسی را قدم در سنگ آید زیان آن مراست و اگر
اندوهی در دلی است آن دل از آن من است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۱۵۸).

مولانا نیز به موضوع همدلی و همدردی با دیگران به عنوان اعضای یک پیکره واحد، تأکید
می کند:

بر مسلمانان نمی آری تو رحم مؤمنان خویشند و یک تن شحم و لحم
رنج یک جزوی زتن، رنج همه است گردم صلح است یا خود ملحمه است
(مثنوی، دفتر ۴، ابیات ۳۲۴۷-۳۲۴۸)

به نظر سعدی سعادت مند کسی است که در اندیشه آسایش هم نوعان خود باشد. نیک مرد آزاده
کسی است که به زیردستان خود التفات و محبت داشته باشد.
او درباره توجه و کمک به افراد ضعیف جامعه تا به آن حد پایبند است که خدمت به خلق را با
عبادت برابر می داند، بلکه گاه به انجام عبادت هم ترجیح می دهد:

ره نیک‌مردان آزاده گیر
چو استاده‌ای دست افتاده گیر
(بوستان: ۲۵۹)

کسی زین میان گوی دولت ربود
که در بند آسایش خلق بود
(بوستان: ۲۳۶)

به احسانی آسوده کردن دلی
به از الف رکعت به هر منزلی
(بوستان: ۲۶۰)

مسلم کسی را بود روزه داشت
که درمانده‌ای را دهد نان چاشت
(بوستان: ۲۶۰)

سعدی گرسنگی مسکین و درویش را بر نمی‌تابد تا خود به آسودگی روزگار بگذراند. زمانی که احساس می‌کند انسان دچار رنج و آلامی شده است عیشش منغص می‌شود.

یکی اول از تندرستان منم
که ریشی بینم بلرزد تنم
منغص بود عیش آن تندرست
که باشد به پهلوی رنجور سست
چو بینم که درویش مسکین نخورد
بکام اندرم لقمه زهرست و درد
(بوستان: ۲۲۹)

حافظ نیز از توانگران و قدرتمندان می‌خواهد که به مسکینان و ضعیفان جامعه توجه کنند و به آنان یادآوری می‌کند که احسان و نیکویی به ضعیفا بهترین و ماندگارترین عمل است:

توانگرا دل درویش خود به دست آور
که مخزن زر و گنج درم نخواهد ماند
بدین رواق زبرجد نوشته‌اند به زر
که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند
(دیوان حافظ، غزل ۱۷۹)

سعدی معتقد است با رفع نگرانی‌ها و رنج‌های دیگران درواقع موجبات آسوده‌خاطری خود را فراهم می‌کنیم و برعکس با مردم آزاری درحقیقت خود را آزار می‌دهیم. خردمند کسی است که از رنج دیگران به اندازه‌ای متأسف شود که گویی رنج و عذاب متوجه خود او شده است:

نخواهی که باشی پراکنده دل
پراکنده‌گان را ز خاطر مهل
(بوستان: ۲۵۴)

نخواهد که بیند خردمند ریش
که مرد ارچه بر ساحل است ای رفیق
نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش
نیاساید و دوستانش غریق
(بوستان: ۲۲۹)

سعادت‌مند دو جهان کسی است که به خلق خدا نیکی و احسان کند. ضامن آسوده بودن ما در آن جهان نیز همین التفات به دیگران و دوری از مردم آزاری است که رحمت و بخشش خداوندی را هم شامل ما می‌کند.

مکن تا توانی دل خلق ریش وگر می‌کنی می‌کنی بیخ خویش

(بوستان: ۲۱۱)

کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدای

(بوستان: ۲۶۶)

کسی خسبد آسوده در زیر گل که خسبند ازو مردم آسوده دل

(بوستان: ۲۵۴)

اگر توقع بخشایش خدایت هست به چشم عفو و کرم بر شکستگان بخشای

(سعدی، قصاید: ۷۴۶)

نتیجه

از مجموع مباحث مطرح شده در این نوشتار می‌توان نتیجه گرفت که عرفای مسلمان با تأسی از قرآن کریم و اقتدار به سنت رسول^(ص) و بزرگان دین تمام تلاش خود را به کار می‌گیرند که با یک‌پارچه کردن همه مردم، بدون توجه به مرزبندی‌های فعلی، جامعه آرمانی- اسلامی خود را فارغ از جنگ‌ها و اختلاف‌ها پی‌ریزی کنند. بر مسلمانان است که با صاحبان عقاید و مذاهب دیگر به رفق و مدارا رفتار کنند و با پذیرش این نکته که خداوند رحمت و لطف خود را شامل تمامی بندگان خود می‌کند، سعی در دستگیری و مدد رسانی از افراد ضعیف جامعه داشته باشند و با پیش گرفتن روش مدارا و پرهیز از خشونت به عنوان اعضای پیکره واحد به زندگی توأم با صلح و آرامش ادامه دهند.

شایان ذکر است مطالب ذکر شده هرگز ناقض وظایف هر فرد مسلمان در تهذیب نفس و کسب کمالات انسانی و تلاش برای رسیدن به هدف خلقت انسان نیست؛ بلکه به رفق و مدارا با صاحبان ادیان دیگر نیز به عنوان یکی از ملکه‌های اخلاقی مسلمانان تأکید شده است.

کتاب‌نامه

- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۸)، *گمشده لب دریا*، چاپ سوم، تهران: سخن.
- تجلیل، جلیل. (۱۳۷۹)، *بلاغت نهج البلاغه*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۸)، *دیوان حافظ*، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، چاپ پنجم، تهران: زوار.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۱)، *حافظ‌نامه*، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- دین‌پرور، جمال‌الدین. (۱۳۸۶)، *گزیده موضوعی نهج البلاغه*، تهران: بنیاد نهج البلاغه.
- سعدی، مصلح ابن عبدالله. (۱۳۶۳)، *گلستان*، شرح محمدخزائی، تهران: جاویدان.
- سیوطی، عبدالرحمان. (بی‌تا)، *جامع الصغیر من الحدیث البشیر النذیر*، بیروت: دارالفکر.
- شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۴)، *نوشته بر دریا*، از میراث عرفانی خرقانی، تهران: سخن.
- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۳۸)، *اسرارنامه*، تصحیح صادق گوهرین، تهران: صفی‌علیشاه.
- عین‌القضات، عبدالله. (بی‌تا)، *تمهیدات*، تصحیح عقیف عسیران، چاپ چهارم، تهران: منوچهری.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۷۱)، *شرح مثنوی شریف*، چاپ پنجم، تهران: زوار.
- فروغی، محمدعلی. *کلیات سعدی*، ۱۳۶۷، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- فیض الاسلام، علینقی. (۱۳۵۱)، *ترجمه و شرح نهج البلاغه* تهران: فیض.
- کمیسیون ملی یونسکو، ۱۳۶۶، *ذکر جمیل سعدی*، چاپ دوم، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۰)، *مثنوی معنوی*، تصحیح نیکلسون، مقدمه خرمشاهی، چاپ پنجم، تهران: دوستان.
- نظامی، الباس بن یوسف. (۱۳۱۶)، *شرفنامه*، به کوشش حسن وحید دستگردی، تهران: ارمغان.
- نوریخس، جواد. *بایزید بسطامی*، چاپ دوم، ۱۳۸۰، تهران: یلدا قلم.
- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۵۶)، *مولوی‌نامه*، چاپ دوم، تهران: آگاه.